

الگوهای فرهنگی خاموش

بیوک محمدی

از خصوصیات فرهنگ، الگودار بودن آن است. یعنی اینکه، اعمال انسان از رفتارهای خرد و حرکات کوچکتر تشکیل شده است که از ترکیب آنها مدل و نمونه‌ای پدید می‌آید. به عبارتی، الگو بیانی از نظم است و بر مجموعه‌ای از روشهای رفتاری و ساخته‌های قابل رؤیت انسان دلالت می‌کند^۱. با این وصف الگو نظم مطلق نیست و استثناهایی و انحرافات جزئی قابل اغماض در آن وجود دارد.

تمایل به هم‌آهنگی و ساختن قالبهای الگویی در فرهنگ بسیار قوی است و انسان پیوسته تحت فشار است تا رفتارش را با الگوهای موجود هم‌آهنگ سازد^۲ و این هم‌آهنگی در زمینه‌های مختلف فرهنگی (مادی و غیرمادی) قابل مشاهده است.

انسان‌شناسان با توجه به خصوصیت الگویی فرهنگ، نظریه‌ای ارائه داده‌اند که به نظریه الگویی فرهنگ^۳ معروف است. طبق این نظریه روش رفتاری‌ای که فرهنگ جامعه‌ای را تشکیل

میدهد نمایانگر تعمیمی در باره رفتار همه یا بعضی از اعضاء همان جامعه است و لذا از عادات شخصی افراد بشمار نمی‌رود و همچنین فرهنگ هر جامعه‌ای مرکب از شبکه پیچیده‌ای از عناصر است که در نظامی منسجم با یکدیگر مرتبط‌اند.^۴ این اندیشه را "تمامیت فرهنگی"^۵ نیز نامیده‌اند.

از آنجا که الگوها نمایانگر هنجارها و قواعدی هستند که رفتار مردم را اداره می‌کنند و از آنجا که هر جامعه‌ای با رفتارهای الگودارش مشخص می‌گردد لذا جهت درک بهتر فرهنگ هر جامعه، شناخت الگوهای فرهنگی آن ضروری است.

الگوهای فرهنگی بسیار متنوع‌اند و برحسب میزان صراحت و آشکار بودنشان طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. در یک طرف طیف الگوهایی قرار دارند که به آسانی قابل مشاهده و تعمیم‌اند، مثل غذا خوردن، لباس پوشیدن، خانه ساختن، همچنین آداب و رسوم، تشریفات، مراسم و اعیاد و غیره، و در طرف دیگر الگوهایی قرار دارند که به آسانی قابل مشاهده و کشف نیستند، یا بهتر یگویم به آسانی قابل درک و بیان نمی‌باشند^۶ و کشف آنها حتی برای انسان‌شناسان به سهولت صورت نمی‌گیرد و چه بسا که افراد جامعه برای بیان این قبیل الگوها واژه خاصی ندارند و نمی‌توانند آنها را در قالب کلمات بیان کنند و از اظهار صریح آنها عاجزند. این قبیل الگوها را الگوهای خاموش^۷ می‌نامند.^۸ الگوهای خاموش اشکال مختلف دارند و ما در زیر به بحث در باره برخی از آنها به طور جداگانه می‌پردازیم.

الگوهای رسمی و غیررسمی

الگوهای خاموش را برحسب درجه قاطعیت و جامعیت آنها رسمی یا غیررسمی می‌نامند. الگوهای رسمی الگوهایی هستند که توسط افراد جامعه جهانی و مطلق تلقی می‌شوند. برای مثال، خاصیت سوزان بودن آتش و سوختن به مثابه بالاترین درد. از این روست که در بعضی فرهنگها که این الگوهای فکری غالب است دوزخ جایی بسیار داغ و سوزان تصویر شده است. نگرشهایی از این قبیل که هرگز زیر سؤال کشیده نمی‌شوند و به منزله حقایق بی‌قید و شرط تلقی می‌گردند جزو الگوهای خاموش رسمی بشمار می‌آیند.^۹

الگوهای خاموش غیررسمی از قاطعیت کمتری برخوردارند. اما آنها نیز اغلب ناگفته مانده و چه بسا که افراد از وجود آنها ناآگاهند. برای مثال، بعضیها دوست دارند دوستان و آشنایان خود را پند و اندرز دهند. ظاهراً آنان این کار را از روی خیرخواهی انجام می‌دهند اما آگاه نیستند که پند و اندرز دادن به دیگران خود نوعی اثبات برتری در روابط اجتماعی است و این کار به نوعی غرور آنها را ارضاء می‌کند و ربطی به خیرخواهی ندارد، بلکه پوششی است که مقبولیت اجتماعی دارد.

اگر افراد از وجود چنین الگوهای آگاهی پیدا کنند به احتمال قوی در نتیجه آن آگاهی از انجام آن امر (و یا پیروی از آن الگو) خودداری خواهند کرد. مثلاً اگر فردی کشف کند که اعمال خیرخواهانه‌اش جهت تسکین احساس گناه (عناد به خود) است که در اثر کارهای ناپسندش در او ایجاد شده است و نه بدلیل انساندوستی، ممکن است که وی از ادامه آن اعمال خیرخواهانه خودداری کند.

الگوهای ایده‌آل و عملی

هر انسان‌شناس و جامعه‌شناسی ضمن تحقیق، متوجه می‌شود که برای افراد جامعه، توضیح الگوهای رفتاری خودشان نه تنها کاری مشکل است بلکه آنچه راهم که به عنوان توضیح ارائه می‌دهند با اعمالشان مطابقت نمی‌کند. به عبارت دیگر توضیحی را که افراد از رفتار خود ارائه می‌دهند با هنجارهایی که در عمل از آنها پیروی می‌کنند متفاوت و یا متناقض است. آن را که مردم فکر می‌کنند هستند یا دوست دارند باشند الگوهای ایده‌آل می‌نامند و آنچه که در عمل به آن مبادرت می‌ورزند الگوهای عملی هستند^{۱۰}. الگوهای رفتاری عملی را که اغلب به زبان رانده نمی‌شوند می‌توان جزو الگوهای خاموش بشمار آورد. تعارض بین الگوهای ایده‌آل و عملی (آشکار و خاموش) خود منشاء تنش در فرهنگ می‌باشد.

مثلاً توضیحات دانشجویان رشته پزشکی برای انتخاب رشته تحصیلی شان ایده‌آلهایی چون علاقه به پزشکی، کمک به مردم و تسکین درد دردمندان را در نظر بگیرد که اغلب با انگیزه واقعی آنان چون شغل پردرآمد، کسب اعتبار اجتماعی و امنیت شغلی و ... متفاوت و متعارض‌اند. نمونه‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد مثل ادای احترام به بزرگتران در حرف، اما بی‌احترامی به پیرمردان و پیرزنان در عمل، تقبیح تقلب در حرف و رواج آن در عمل، ارج نهادن به علم در شعار و محترم شمردن پول و ثروت در عمل.

قریب به اتفاق رفتارهای اجتماعی، از الگوهای خاموش متأثرند که اغلب به زبان رانده نمی‌شوند و به همانگونه اغلب توضیحات افراد جامعه (در گفتار) به عنوان معیار رفتار آنها می‌باشند که الزاماً به آنها عمل نمی‌شود. الگوهای ایده‌آل معمولاً عباراتی در جهت رفاه عمومی می‌باشند که معمولاً اگر نفع شخصی ایجاد کند زیر پا نهاده می‌شوند. الگوهای ایده‌آل، ارزشهای درونی هستند که با اعمال افراد در تناقض‌اند^{۱۱}.

کشف الگوهای خاموش و تعارض بین آنها و ایده‌آلها به ما در شناخت مسائل و مشکلات اجتماعی (در سطح جامعه) و شناخت مسایل روانی (در سطح فردی) کمک می‌کند. با این کار می‌توان عدم موفقیت جامعه یا فرد را در پیاده کردن و به اجرا درآوردن ایده‌آل‌هایش دریافت. از این رو هر محقق اجتماعی پیوسته دو سؤال زیر را در مطالعات خود منظور نظر دارد.

گواینکه این سؤالات را در جایی نوشته و یا به صراحت بزبان نرانده باشند^{۱۲}:

- ۱ - راه و روش درست انجام دادن X (فلان کار) در این جامعه چیست؟
 - ۲ - مردم در عمل X (فلان کار) را بر اساس چه راه و روشی انجام می دهند؟
- برای نمونه: مقررات طرز رانندگی صحیح چیست؟ و مردم در عمل چگونه رانندگی می کنند؟ و یا راه و روش موفقیت (در گفتار) چیست؟ و در عمل افراد چگونه به موفقیت دست می یابند؟

الگوهای تدوین شده زبان

یکو از بحث انگیزترین موضوعها در زمینه الگوهای فرهنگی این است که زبانی که مردم بدان وسیله ارتباط ایجاد می کنند بر الگوهای فکری، ادراکی و رفتاری تأثیر می گذارد، چه افراد خود از این امر آگاه باشند و یا نباشند. به زعم طرفداران این نظریه فرهنگ و زبان به طرز جدایی ناپذیری با یکدیگر مرتبط اند و درک یکی بدون درک دیگری ممکن نیست زیرا زبان فقط وسیله ابراز عقاید نبوده بلکه قالب افکار و برنامه و راهنمای فعالیت های ذهنی نیز هست^{۱۳}. این امر به علت چگونگی ساختار^{۱۴} و معنی شناسی^{۱۵} زبان می باشد. برای مثال می توان عنوان کرد که رابطه ای بین داشتن روحیه عاطفی مردم ایران و رواج و گسترش شعر در زبان فارسی وجود دارد.

چگونگی تأثیر قواعد و نظام معنا شناختی زبان در رفتار و طرز فکر و جهان بینی افراد موضوعی پیچیده است. نوع تبیین زبانی جهان و حوادث محیط در نوع نگرش افراد به آن حوادث و محیط تأثیر می گذارد، اما میزان این تأثیر هنوز کاملاً مشخص نشده است.

الگوهای زبانی جزو الگوهای خاموش هستند زیرا اولاً اکثر مردم از وجود قواعد نحوی و نظام معنایی زبان آگاه نیستند و الفاظ (مخصوصاً زبان مادری) چنان راحت بر زبان جاری می شود که انگار تکلم بدان از غرایز است و ثانیاً آنان از چگونگی و میزان تأثیری که نوع و ساختار زبان روی رفتار و افکارشان می گذارد بی خبرند.

برای حایش تأثیر زبان شواهد فراوانی وجود دارد اما توضیح مثالها نیز خالی از اشکال نیست، چون توضیح فرق زبانی یا زبان دیگر و چگونگی تأثیر آن خود باید توسط زبانی صورت گیرد. لذا این کار خود مسئله انگیز است. وانگهی، چون بیشتر تحقیقات در این زمینه توسط غربی ها در باره زبانهای مختلف در مقایسه با زبان خودشان صورت گرفته است لذا ترجمه آنها به زبان دیگر از جمله به زبان فارسی رسا نمی باشد^{۱۶}. در هر صورت طبق این نظریه از زبان شناسی، درک افراد از حوادث و روابط بین آنها از فرهنگی به فرهنگ دیگر فرق می کند. دورتی لی^{۱۷}، برای نمونه نشان داده است که در قبیله ای حوادث به شکل علت و معلولی و در قبیله دیگر به شکل

وجود و هستی (موجود بودن) درک می‌شوند و این تفاوت در نگرش از چگونگی قواعد و ترکیب زبانی ناشی می‌شود که در شکل‌گیری باورها و احساسات انسان نسبت به محیط‌اش نقش دارد.

آگاهی از واژگانی که مردم توسط آنها افراد و حوادث را مقوله‌بندی می‌کنند و توجه به بار معناشناسی آن واژگان ما را به درک عمیق‌تری از فرهنگ رهبری می‌کند. الگوهای زبانی سهل‌ممتنع هستند و به ظاهر ساده‌اند. از آنجا که تأثیر ممکن است روی نگرشها و طرز تلقی و باورهای افراد داشته باشد، جلب توجه نمی‌کند، لذا خاموش‌اند.

با اینکه نظریه رابطه بین الگوهای فرهنگی و زبانی اثبات نگردیده، اما به‌رغم انتقادات وارده رد نیز نشده است. از این رو چگونگی ارتباط بین این دو هنوز موضوعی بااهمیت تلقی می‌گردد.

الگوهای مشترک

علاوه بر الگوهای خاموش یادشده الگوهای خاموش دیگری نیز وجود دارند که به الگوهای مشترک مشهورند. الگوهای مشترک، به خصوصیات گروهی که خود را استثناء و منحصر به فرد می‌دانند، اطلاق می‌شوند. مثلاً افرادی که در یکی از زمینه‌های هنری آماتور هستند تصویری هنرشناس و هنرمند از خود دارند. اغلب فکر می‌کنند که سطح فکرشان بالاست و با سایرین فرق دارند و نمی‌توان آنها را در مقوله‌ای قرار داد و طبقه‌بندی نمود زیرا سطح و طرز فکر آنها بسیار متفاوت است.

واقعیت این است که هنرمندان آماتور در هر زمینه هنری را میتوان به آسانی طبقه‌بندی کرد. آنان دارای نقاط مشترک فراوانند از جمله اینکه خود را استثناء می‌دانند. سطح خود را جدا از سایرین تلقی میکنند به غیر هنرمندان با دیده تحقیر می‌نگرند و چه بسا که به هنری که خودشان هم از آن لذت نمی‌برند تظاهر می‌کنند. مثلاً تابلوهایی که از آنها سر در نمی‌آورند در خانه‌شان آویزان می‌کنند و یا به موسیقی‌ای که به گوششان ناآشنا است گوش می‌دهند و همگی تظاهر به استثنائی بودن و یا منحصر به فرد بودن مشترک‌اند.

متفکرین در زمینه‌های علوم اجتماعی سعی می‌کنند الگوهای مشترک موجود بین افراد استثنائی (یا به اصطلاح استثنایی) را نیز کشف کنند و یا به عبارتی در باره گروههایی که خود را به نحوی استثنائی می‌دانند یا استثنائی شمرده می‌شوند به الگوپردازی دست بزنند^{۱۸}. این قبیل متفکرین براین عقیده‌اند که حتی نوابغ که واقعاً در مقایسه با اکثر توده‌های جامعه استثنایی هستند در مقطعی با یکدیگر دارای نقاط مشترکی نیز هستند. یکی از نقاط مشترک همین نوابغ، استثنایی بودنشان است. وضع و حالت ویژه‌ای که عده‌ای به خود نسبت می‌دهند یا اطرافیان به

آنان نسبت می‌دهند. وقتی که از زاویه کلی تری نگریسته شود معلوم می‌گردد که چندان هم ویژه نیست. مثلاً همان هنرمندان آماتوری که خود را بسیار متفاوت جلوه می‌دهند پیوسته سعی می‌کنند از سبک زندگی خاصی که به اصطلاح از آن هنرمندان است - حتی در زمینه‌های غیرهنری - تقلید کنند.

همانطور که یک فیزیکی‌دان با یک ستاره‌شناس به دوروبر خود و جهان می‌نگرد و در هر کجا که به مجموعه‌ای از پدیده‌ها یا عناصر برمی‌خورد سعی می‌کند نقاط مشترک آن پدیده‌ها و آن عناصر را کشف و فرمول‌بندی کند، به همان‌گونه یک محقق اجتماعی نیز که از بالا به جامعه می‌نگرد در خیلی جاها نقاط و الگوهای مشترکی می‌بیند که از چشم افراد یا محققینی که از زاویه کوچکتر به پدیده‌ها نگریسته‌اند، گریخته بود و یا استثنایی و نامأنوس به نظر می‌رسید. آنهائیکه توجه‌شان به نکات باریک معطوف است، اغلب از مشاهده بسیاری از الگوهای مشترک عاجزند، مثل کسی که درخت می‌بیند و نه جنگل.

کارکردهای نامرئی

افراد بومی هر جامعه ضمن اینکه از درک بسیاری از الگوهایی که آنان خود در زندگی از آن‌ها تبعیت می‌کنند، عاجزند، ممکن است که الگوهایی را هم که اصولاً وجود ندارند به عنوان قواعد و روش زندگی خود ارائه دهند. آنان حتی تأثیرات فرعی الگوهای فرهنگی جامعه را نادیده می‌گیرند و طوقی که این الگوها بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارند تشخیص نمی‌دهند و همین موضوع ما را به بحث کارکردهای نامرئی الگوها رهبری می‌کند.

فرضی که هر الگویی کارکرد خاص خود را دارد و بدان منظور نیز ساخته و پرداخته شده و اینکه ابداع‌کننده کارکرد آن را از پیش می‌دانسته به سفسطه غایت‌گرایی^{۱۹} مشهور است.^{۲۰} مثلاً چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن ساخته شده است. غایت‌گرایان جدید، مثل طرفداران نظریه تکامل طوری راجع به اعضای بدن حیوانات صحبت می‌کنند که انگار تکامل عمداً چنین اعضایی را برای انجام وظایف خاص ابداع کرده است. غایت‌گرایان قصد را به جای نتیجه و همچنین هدف را بجای کارکرد می‌گیرند و چنین فرض می‌کنند که اگر X دارای فلان کارکرد است پس بدان منظور نیز ساخته شده است.

با اینکه غایت‌گرایی در زمینه‌های مذهب و فلسفه قابل تعمق است اما در زمینه علمی کاربرد ندارد. برای متفکرین در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، فرض اینکه ابداع‌کننده الگویی، کارکرد خاصی را به عمد در آنها تعبیه کرده باشد قابل قبول نیست. برای مثال قصد سازنده حلبی، ایجاد حلبی‌آباد نبوده است. وانگهی آنان بر این عقیده‌اند که افرادی که در رفتار و گفتار و اندیشه از الگوهای پیروی می‌کنند الزاماً از کارکرد آنها آگاه نیستند. به عبارت دیگر

الگوهای دارای کارکردهای نامرئی هستند که محققین موظف‌اند آنها را شناسایی نموده و توضیح دهند.

کارکردهای نامرئی از هر نوع که باشند اغلب در خصوصیات زیر با یکدیگر مشترک‌اند:
 ۱- هدف ایجادکننده یا علت وجودی الگویی به غیر از آنچه که حاصل آمده است متفاوت است.

۲- این کارکردها اغلب توسط افراد تشخیص داده نمی‌شوند و افراد معمولاً نسبت به آنها بی‌توجه‌اند یا از آنها غافل‌اند.

رابرت مرتن^{۲۱} معتقد است که الگوها به غیر از کارکردهای آشکار دارای کارکردهای نامرئی نیز هستند و این امر به رغم خواسته انسانها صورت می‌گیرد.

برای نمونه مجلس ترحیم، سوگواری به غیر از احترام به مرحوم و تسلیت گفتن به بازماندگان (کارکرد آشکار)، دارای کارکردهای نامرئی متعددی نیز هست. فرصتی است جهت جمع شدن دور همدیگر و خبردار شدن از احوال اقوام و آشنایانی که مدت‌ها همدیگر را ندیده‌اند و فرصتی جهت تحکیم بخشیدن به دوستیها و آشنائیها (همبستگی‌های اجتماعی)، مبادله اطلاعات، دروی موقت از امور روزمره و همچنین تسکین اضطرابهای روانی، و ابراز وجود فردی در جمع می‌باشد.

وانگهی انکار اینکه الگویی دارای فلان کارکرد است تأثیر اجتماعی آن کارکرد بخصوص را تشدید می‌کند. مثلاً هنرمندان با اظهار اینکه با هنرشان قصد متقاعد کردن حضار و بیننده‌ها را ندارند افراد را در مقابل پیامهایی که با هنر خود انتقال می‌دهند خلع سلاح می‌سازند. مردم معمولاً در مقابل چنین تبلیغات زیرکانه مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند. همچنین گفته شده است که از کارکردهای نامرئی هنر در جامعه ارائه افکار غیرقابل قبول در قالب‌های قابل قبول اجتماعی است.^{۲۲}

از کارکردهای نامرئی مهم الگوهای فرهنگی که محققین پیوسته در جوامع سنتی بدان برخورده‌اند همانا کارکردهای سنن می‌باشد. از آنجا که بعضی الگوهای فرهنگی به علت قدمت و سنت، مثل شعائر مذهبی و اعیاد، هرگز زیر سؤال برده نمی‌شوند؛ لذا در درازمدت کارکردهای نامرئی ناشناخته‌ای از خود بر جای می‌گذارند. مثلاً محققین در ضمن تحقیق در بعضی جوامع سنتی دریافته‌اند که با اینکه مردم دوست دارند اوضاع جامعه‌اشان تغییر کند و وضعیتشان بهبود یابد اما با تداوم سنن به وضع موجود ثبات می‌بخشند و خود آگاه نیستند که برخلاف خواسته‌هایشان عمل می‌کنند. تداوم سنتی چون ترحم به فقرا، خیرات و صدقات، بعضی پدیده‌های اجتماعی مثل اختلاف طبقاتی، تبعیض و پایگاه‌های اجتماعی را تقویت می‌کند و همان سنن از زیر سؤال کشیده شدن مصون مانده و باعث ایستایی اجتماعی می‌گردد. از این‌رو به‌رغم علاقه و آرزوی مردم به دگرگونی شرایط زندگی، خود همان شرایط را با رعایت و تداوم

سنن تقویت کرده و از تغییر بازمی‌دارند.^{۲۳}

توضیح این قبیل کارکردهای نامرئی نه تنها کمکی در راه شناخت فرهنگ هر جامعه‌ای می‌باشد بلکه در اثر کشف این الگوها ممکن است رفتار افراد جامعه نیز تغییر کند و در پیروی از بسیاری از الگوها تجدید نظر شود. مثلاً وقتی که در دهه ۱۹۳۰ استعمال مشروبات الکلی در آمریکا ممنوع شد، نه تنها میزان مصرف این نوع مشروبات کاهش نیافت بلکه میهمانی‌هایی که جهت مشروب‌خواری تشکیل داده می‌شد به شدت افزایش یافت. یکی از علل قانونی کردن دوباره مشروبات الکلی آگاهی از تأثیرات جنبی پیش‌بینی نشده (کارکردهای نامرئی) آن بوده است.^{۲۴}

جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان مانند روانپزشکها موضوع‌گیری عینی و عبور به کنه واقعیات را در تحقیقات خود امری ضروری می‌دانند. همانطور که روانپزشک به امید درمان عصبیت (نوروز^{۲۵}) فرد بیمار، سعی می‌کند او را با واقعیات آشنا سازد و به کندوکاو در ضمیر ناخودآگاهش وامی‌دارد تا بتواند عواملی را که وی را ناراحت می‌کند تشخیص دهد تا فرد بیمار آن عوامل را مثل لاشه جانوری که در روی میز آزمایشگاه است تشریح کند. روانپزشک بدینوسیله او را به میزانی از عینیت و واقع‌بینی می‌رساند آنوقت او می‌تواند به رفتار خود همانگونه بنگرد که به شخصیتی در فیلمی می‌نگرد و تجزیه و تحلیل می‌کند. دانشمندان علوم اجتماعی نیز بهمان‌گونه می‌خواهند به مردم و اقشار جامعه‌ای و بالاتر از همه به خودشان تعلیم دهند تا بتوانند به کل جامعه به مثابه تصویری بر پرده سینما نگاه کنند - تا بدینوسیله الگوهای خاموش و عملکردهای نامرئی در حوزه دید آنها قراگیرد.^{۲۶}

جمع‌بندی

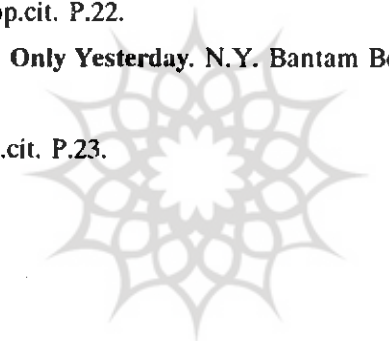
در فرهنگ هر جامعه‌ای عناصری وجود دارد که معمولاً خود افراد یا از آنها بی‌خبرند و یا آگاهی از آنها گنگ و در سطح نازلی است، و اغلب از بیان صریح آنها عاجزند. اما آن عناصر به نحوی در شیوه‌های رفتاری و تفکر انسانها تأثیر می‌گذارد. این عناصر را با عناوین گوناگون نامیده‌اند و الگوهای خاموش یکی از این عناوین است.

آگاهی از وجود الگوهای خاموش و کشف آنها هم در سطح علمی و انتزاعی و هم در سطح اجتماعی می‌تواند مؤثر باشد این امر ضمن ارتقاء سطح شناخت افراد از فرهنگ بطور کلی، آنان را از این امر که چقدر زندگیشان دستخوش عناصر ناشناخته فرهنگی است آگاه می‌سازد. وانگهی اگر این قبیل تحقیقات بطور جدی و در سطح وسیعی صورت گیرد نهایتاً افراد جامعه را به شناخت عوامل فرهنگی که مانع پیشرفت و دگرگونیهای اجتماعی دلخواه است، رهبری می‌کند. باشد که چنین معرفتی آنان را به نیاز در تجدید نظر در رفتار خود و تغییر در بعضی شیوه‌های زندگی وادارد.

یادداشتها

- 1 Wendell H. Oswalt, **Understanding our Culture**. N.Y. Holt Rinehart and Winston, 1970, P.2.
2. Walter Goldschmidt, **Exploring the way of Mankind** (2nd ed) N.Y. Holt Rinehart and Winston, 1970, PP.10-13.
3. Pattern theory of culture.
4. L.L. Langness, **The Study of Culture**, San Francisco. Chandler and Sharp Publishers Inc. 1977.
5. Cultural Whole.
6. Ralph L. Beals and Harry Hoijer, **An Introduction to Anthropology**, (4th ed) N.Y. Mcmillan Co. 1971, P. 114.
7. Silent Patterns.
8. James L. Peacock and A. Thomas Kirsch, **The Human Direction**. (2nd ed). N.J. Prentice - Hall Inc. 1973, P.12.
9. Ibid.
10. Ian Robertson, **Sociology**. N.Y. Worth Publishers Inc. 1981, P.69.
11. E. Adamson Hoebel and Evertt L. Forest, **Culture and Social Anthropology**. N.Y. McGraw. Hill Book Co. 1976, P.28.
12. Alan R. Beals et. al, **Culture in Process**. N.Y. Holt Rinehart and Winston, 1973, P.42.
13. Roland Wardhaugh, **An Introduction to Sociolinguistics**. N.Y. Basil Blackwell, 1988, PP. 212-3.
14. Structure.
15. Semantics.
16. Joan Rubin. "Sociolinguistics". **Handbook of Social and Cultural Anthropology**. ed. by J.J. Horingmann, Chicago. Rand McNally. 1973, PP.479-508.

17. Dorothy Lee. "Language and Perception of the world". **Exploring the Way of Man**. (2nd ed). ed. w. Goldschmidt, N.Y. Holt Rinehart and winston, 1971, PP.62-69.
18. Jane A. Peacock, ... op. cit. P.24-5.
19. Teleological fallacy.
20. James A Peacock, ... op. cit. PP.19-20
21. R. K. Merton: **Social Theory and Social Structure**. Glenco. 111. The Free press, 1957.
22. George Devereux. "Act and Mythology", in Bert Kaplan, (ed.) **Studing Personality Cross - Culturally**. N.Y. Harper and Row, 1961.
23. James A. Peacock, ... op.cit. P.22.
24. Frederick Lewis Allen, **Only Yesterday**. N.Y. Bantam Book 1931,P.70.
25. neurosis.
26. Jane A. Peacock, ... op.cit. P.23.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی